

قسمت اولی

موضوع رمانتیسیم و رآلیسم

از حیث سبک نگارش در ادبیات اروپائی

۲

نگارش فاطمه خانم سیاح

اگر این عوامل را با اصول رآلیست‌ها یا هواخواهان ما ترابلیسم مقایسه کنیم خواهیم دید طریقه راکه رآلیست‌ها برای حل غوامض اجتماعی در نظر گرفته‌اند بکلی باطریقه رمانتیک‌ها اختلاف دارد. بنابراین يك نویسنده رآلیست همیشه می‌تواند بهوگو ایراد کرده بگوید که اگر راه جنگ بافساد اجتماعی منحصراً بطریق اخلاقی باشد این راه اغلب کوتاه و عبارت دیگر غیر عملی است. دنباله این ایراد ممکن است کشیده شود و مصنف رثالیست بگوید که موضوع اصلاح اخلاقی زن و وال‌زان قادر بر مشق شدن اعمال او برای اصلاح حال جامعه نیست، اولاً بر خورد زن و وال‌زان باآبه میریل يك واقعه شخصی و خصوصی و کاملاً استثنائی است و جز در موارد مخصوص نمی‌تواند مورد توجه قرار گیرد تا نیا زندگی اشخاصی از نوع آبه میریل (اگر شخص این طریقه زندگی را اختیار کند) بسیار خاص و استثنائی است. بنابراین دیده میشود که قواعد هوگو در آخر کار با اصول و دستورهای خیلی عجیب و غریب و فوق‌العاده منجر میگردد که بطور کلی نمی‌توانند مانند يك وسیله عملی در حدود زندگی عوامی و اجتماعی بکار روند.

نقطه ضعیف هوگو را لحاظ بکنفر نویسنده اجتماعی درد و کونگی تخیلی او مشهود میگردد، چه از طرفی او بدی را مانند يك میوه اجتماع دانسته و از این لحاظ بنقاشی کامل و برجسته عناصر معیوب اجتماع معاصر و انتقاد عمیق این عناصر میپردازد ولی در عین حال هنگام جستجوی وسائل دفاع و مبارزه با این بدی و معالجه جراحات اجتماعی دارویی با خاصیت غیر اجتماعی و مجرد و معنوی که نیکی خیالی مطلق باشد معرفی میکند.

این دو کاستگی نایسند تمام نظر به‌های اجتماعی هوگو را با وجود قدر و قیمت و اهمیت اخلاقی آنها بیفایده میسازد.

حال بتعریف اصول شعری رثالیست میپردازیم: بالزائک اول کسی است که شالوده نظریه رآلیست را در ادبیات فرانسه ریخته و در واقع قائد جنبش رآلیست بشمار میرود. مجموعه تئوریهای او در سال ۱۸۴۲ هنگامی که بالزائک قسمت اعظم تصانیفش را منتشر کرده بود ظاهر گردید.

ما بدواً قدری از مقدمه او بر کمدی بشر (۱) که در ژوئیه ۱۸۴۲ منتشر ساخت سخن میرانیم. با اینکه مجلدات اولیه کمدی بشر در حوالی ۱۸۳۰ انتشار یافته بود باز آنکه در مقدمه که بر این مجموعه عظیم نوشت و در ۱۸۴۲ منتشر نمود اصل طرز تفکر اثباتی را که مبنای نظریه شاعرانه او بود، و در آن عصاره اصل و نظریه مزبور با نظریه اگوست کنت ۳ در فلسفه و با نظریات ژوفروا و سنت ایار؛ و کوبه در علوم طبیعی نمود عظیمی در فلسفه یافته بود، پایه افکار فلسفی خویش قرار داد.

میدانیم که اصول عقاید این سه دانشمند نفوذ بزرگی در آثار بزرگترین رمان نوبسان فرانسه یعنی بالزاک داشته است. بالزاک در ابتدای این مقدمه مشهور نسبت و ارتباط اسلوب ادبی خویش را با علوم طبیعی نشان داده و بمقایسه بین انسانیت و حیوانیت پرداخته است. بالاخره بالزاک از نظریه های علوم طبیعی استمداد جسته و اصل فلسفی معروف اتحاد ترکیب را که متکی بقانون «خود بخود» میباشد بیان و تشریح نموده است. این اصل قبلاً بوسیله شارل بونه ۷ در سال ۱۷۶۰ تدوین گشته و اثبات مینماید که: حیوان هم مانند نبات نشوونما میکند؛ بالزاک با ملاحظه این قوانین تا کید نموده میگوید: «حیوان یک نوع بیشتر نیست، و اصل کلی همین است، فقط شکل خارجی این حیوان یا اگر بخواهیم صحیح تر گفته باشیم اشکال مختلف آن به تناسب محیطی که او برای نشوونما در آن آمده است فرق و امتیاز دارد، پس انواع مختلفه حیوانی مولود و نتیجه این اختلاف شکل و ترکیب است.» بد نوع بشر را با این قانون آزموده اضافه میکنند که:

«خیالی پیش از اینکه طریقه فوق اسباب مشاجرات مختلفه واقع گردد من مشاهده نمودم که در اثر این تناسب و ارتباط جامعه شباهت تامی به طبیعت دارد. آیا جوامع بشری با اقتضای محیطی که فعالیت هر یک در آن انبساط می یابد و بشماره انواعی که در معرفه الحیوان برای حیوانات قائم اختلاف ندارند؟ آیا اهمیت تفاوت بین یک مرد جنگی و یک کارگر و یک وکیل مرافعه و غیره با اینکه تشخیص امتیازاتشان مشکل است کمتر از تفاوت و تمایز بین کرک و شیر و خر و غیره نیست؟ پس همانطوریکه در حیوان، اسی انواع حیوانات مختلفه وجود دارد، جوامع بشری نیز بهمان اندازه دارای تفاوتند. حال اگر بوفن یک اثر بسیار عالی و نفیسی از خود باقی گذارده و در آن کوشیده است مجموعه حیوان شناسی و اقسام مختلفه حیوانات را نمایش بدهد آیا مناسب نیست که چنین کاری هم برای هیئت اجتماع بشر کرده شود؟»

باید گفت که مجموعه عظیم کمدی بشری که کاماترین نقاشی ادبی از یک دوره تاریخی یعنی توصیف جامعه فرانسوی در عهد سلطنت لوی فیلیپ است به منظور اجرای همین نقشه بوجود آمده. بالزاک نیز برای وصول بعق حقایق و نمایش انواع اختلافات، سلسله رمانهای خود را مربوط بیک رشته اعمال و یک دسته اشخاص معین نکرده است. او چون میخواهد محیطهای مختلفی را که در زمان او وجود داشته نشان بدهد رمانهای چندی که نماینده این محیطها می باشند و از سلسله رمانهای کمدی بشره محسوبند انشاء نموده است. اگر این محیطها با یکدیگر مشابهند آنها را با یکدیگر متحد ساخته و تحت یک عنوان از قبیل «صحنه زندگی روستائی» و یا «صحنه زندگی سربازی» و غیره، جم آوری کرده است و با اینکه عمل هر رمانی از داستان دیگر ممتاز و مستقل است اغلب یکده اشخاص معین در تمام آنها شرکت

داشته‌اند نهایت آن عدله که در يك زمان دارای وظیفه درجه اول بوده‌اند در دیگری صاحب‌وظیفه درجه دوم میشوند و بالعکس. مع هذا با وجود عدم ارتباط اصلی بین عمل این رمان‌های مختلف که مجموعاً تشکیل کم‌دی بشری را میدهند يك یگانگی تردیدناپذیری که نماینده فکر کلی نویسنده و عبارته آخری نقاشی يك هیئت اجتماعیه با رعایت تمام طبقات آن میباشد در آن مشهود است. کم‌دی بشری مانند يك تابوای موزائیکی است که قطعات کوچکتر آن با اینکه از یکدیگر مجزا هستند من حیث المجموع يك پرده واحد و عالی و مرغوبی را تشکیل و ترکیب مینمایند. اگر بالذات فقط به بیان و توضیح قوانین علوم طبیعی و زندگی اجتماعی قناعت می‌ورزید هرگز بطوریکه ما امروز او را در آثارش می‌یابیم يك هنرمند بزرگ و روان شناس عمیقی جاوه نمی‌نمود. او بخوبی دریافته بود که قوانین علوم طبیعی نمی‌توانند کور کورانه و تنها در منطقه زندگی اجتماعی داخل شوند چه بشر خیلی بیش از اینها مرزواست رهمین نکته را مخصوصاً بالذات خاطر نشان کرده و میگوید:

« حیات و وضعیت اجتماعی متضمن حوادث و مشکلاتی است که گاهی بدون میل و اجازة طبیعت بوقوع می‌پیوندد چه اجتماع فوق طبیعت و علاوه بر آن است. » بنابراین بالذات هنگامی که قوانین طبیعی را در وصف زندگی اجتماعی بکار می‌بندد مختصات زندگی اجتماعی را حفظ نموده و هرگز برای ایجاد تناسب و شباهت بین این حیات و حیات حیوانی و نباتی کوشش در ساده کردن زندگی اجتماعی نمی‌کند؛ چون بالذات طرح عظیم نقاشی يك هیئت اجتماع را در يك عصر تاریخی بعهد گرفته است درجمل ذیل وظیفه خوش را آنچنان که خود آن را درمی‌یابد تعریف کرده و میگوید:

« جامعه فرانسوی بطرف تاریخ نویسی می‌رود و من باید نویسنده این هیئت باشم، با احصاء عیوب و مکارم اخلاقی، با جمع آوردن برجسته ترین وقایع عشق و شهوت، با ترسیم صفات، با انتخاب حوادث و وقایع مهمه اجتماعی، با تشکیل نمونه‌های چندی از ترکیب و اتحاد صفاتی که از یک جنس‌اند شاید بتوانم بنوشتن تاریخی که تمام مورخین آنرا فراموش کرده‌اند یعنی تاریخ رسوم و عادات موفق شوم. »

اما بالذات فقط به نقاشی جامعه قائم نشده و وظیفه اش بسیار مشکاکتر بنظر میرسد، او میکوشد که قوانین، عال و موجوداتی را که حکمروای زندگی اجتماعی هستند کشف کند و بمحض این اکتشاف برای اینکه به بیند اجتماعات بر روی چه میزانی بقواعد ابدی، بحقیقت و بزیمانی دور یا نزدیک میشوند شروع بتفکر در عوامل طبیعی میکند.

با این نتیجه و این توصیف اجتماع باید دلیل جنبش خود را با خود داشته باشد، بالذات میگوید:

« قانون نویسنده کمی، همان چیزی که يك نفر را نویسنده میکند، همان چیزیکه باجرات میگویم، نویسنده را هم عرض و حتی بالاتر از یک مرد سیاسی قرار میدهد، عبارت از اراده معینی در یکی از امور بشری و وفاداری اونسبت با اصول مسلمه است. »

اختلاف فاحش بیروان سبک رمانتیک و رئالیسم در همین اصول است و چنانکه می‌بینیم نظریه این دودسته نسبت زندگی اجتماعی باید دیگر مخالف است، مثلاً اگر بیروان سبک رمانتیک معتقدند که بین حقیقت در طبیعت و حقیقت در هنر فرق بسیاری است، نویسندگان رئالیست بالعکس تمایزی بین این دو حقیقت در منطقه هنر قائل نشده و این دو اختلاف را انکار میکنند.

بالذات رمان را با تاریخ مقایسه کرده و میگوید:

« رمان تاریخ را کامل میکند زیرا تاریخ فقط وقایع سیاسی را نمایش میدهد در صورتیکه

رمان تاریخ اخلاق را که پایه و بنیان نفس زندگانی اجتماع است نشان میدهد. « اما با وجود این ارتباط نزدیک بین منطقه تاریخ و قلمرو رمان بالزاک هرگز مدعی نیست که هنریکی از اقسام و اشکال تاریخ است زیرا او که از هنرمندان بزرگ است مختصات هنر را همیشه تمیز داده و در تعریف آن میگوید: « تاریخ هیچگاه نمی تواند مثل رمان تابع ناهوس تماایل بطرف آرمان و افکار خوب باشد.

تاریخ عبارتست از آن چیزی که بوده و همیشه نیز همان خواهد بود در صورتیکه بنا بکفنه مادام نگرانی که یکی از برجسته ترین متفکرین قرن اخیر است، رمان باید عالم بهتری را نشان داده و نمایش دهد، اما اگر رمان در خلال این دروغ بزرگ و باشکوه خود دارای جزئیات صحیح و حقیقی نباشد ارزشی نخواهد داشت. »

بالزاک در جستجوی این ارمان راه رمانتیک هارا تعقیب کرده است، چه آنها نیز این پژوهش را کمال مطلوب هنر دانسته اند پس مقصود یکی است ولی اختلاف بالنتیجه در اصول و در وسائل نیل بدانست.

رمانتیک ها در اصول اندیشه و تفکراتشان نسبت بجهان مانند اید آلیست ها در يك منطقه خیالی و وهمی خالص بجستجوی کمال مطلوب میپرداخته و آنرا بمنطقه زندگانی اجتماعی میکشایدند ولی رآلیست ها و ماتریالیست ها و طرفداران فلسفه اثباتی وسائل نیل باین آرزو را در تجزیه اوضاع و احوال اجتماعی یافته و راه علاج دردهای اجتماعی را در تشریح کامل حقایق آن و بالنتیجه در کمک بسیرافکار بشری بطرف تکامل میدانند، زیرا فکر بر حسب نظریه بیروان فلسفه اثباتی، از روی اوضاع و احوال اجتماعی قوام می یابد. حال اگر ما تکامل فهرمانی را که نمونه تکامل اجتماعی ماست از نظر دو مؤلف رمانتیک و رآلیست مثلا هوگو و بالزاک مقایسه کنیم، اختلاف و فرق این دو راه بر ما روشن میشود؛ برای این مقایسه يك مورد خیالی خاصی را چون ژان والزان و ترن که دو پهلوان معروف داستانند ذکر میکنیم:

ماقبلا روی تکامل ژان والزان و علل و اسبابی که این دیو ابتدا و فرشته انتهای تصنیف را بطرف تکامل سوق داده است سخن رانیدیم و دانستیم که این تغییر حالت و روحیه ژان نتیجه ملاقات بر خورد او با خوبی مطاق بود که در شخص آبه میریل متجلی شده بود.

از آن طرف و ترن را نیز در اولین مراحل ظهورش در رمان با با گوریو مانند ژان والزان محکوم باعمال شاقه ای می یابیم که گذشته او برای فادین همچنان تیره و تاریک می ماند ولی بالزاک این نکته را خاطر نشان میکند که وقتی و ترن در رمان ظاهر میشود نمره کامل اعمال شاقه بوده و نتایج آن اعمال برای او بمنزله مدرسه حقیقی زندگی در جامعه شهر نشین بکار میرود، چون و ترن که بوسیله آن محیط شوم بار آمده بود بنوبه خود مظهر کامل و نمونه خالص تمام عیوب و مفاسد جامعه شهری می گردد.

بطوریکه می بینیم تا اینجا بالزاک راه هوگو را دنبال کرده و و ترن نیز چون ژان والزان در آغاز رمان مظهر مفاسد محیطی است که او را بار آورده است، اما اگر ژان وال ژان پس از خروج از محبس و فراغت از اعمال شاقه يك مرد خیر خواه جامعه میشود بالعکس و ترن که هنگام حبس در چگونگی تمام ترقیات و تغییرات این جامعه مطالعه کرده بود بسیار قابل و زبردستی میگردد که

در همه چیز موفقیت با اوست ، بنابراین اگر وترن با مظهر نیکوئی ربانی و ملکوتی هم مصادف میگردید تغییر در روحیه او را نمی یافت بلکه بالعکس وقتی هم تقوی با وترن روبرو می شد همیشه شکست با تقوی بود . چه مثال واضحتری برای مقابله تقوی با فساد بهتر از واقعه ملاقات وترن با روستین یاکا (با باگوربو) می توان آورد؟ هیچ چیز بهتر از همین مورد نمی تواند فرق بین بالزاک و هوگو یعنی رآلیسم و رمانتیسیم، ایدآلیسم و یوزیتو بیسم را نمایش بدهد . هر مرتبه که در آثار هوگو خوبی با بدی مواجه و قابل و مجبور به مناظره با آن میشود می بینیم که خوبی و حقیقت تفوق یافته و پیروز میگردد . چرا؟ چون نویسنده آنرا صفتی ملکوتی ، کامل ، مطلق و من جانب الله دانسته و تابع مراتب و احوال اجتماعیش نمیداند بلکه بزعم او همیشه بدی علت و سبب پیدایش این اوضاع و احوال اجتماعی است .

اما بعقیده بالزاک مطالب کاملاً عکس این است ، در اینجا همیشه تقوی مغلوب و منکوب میشود چرا؟ زیرا که این دانشمند تقوی را هم مثل عیب ، بدی را هم مانند خوبی نتیجه و مولود محیط اجتماعی دانسته و معتقد است که خاصیت منفی این صنعت بیش از خاصیت مثبت آنست ، بنابراین در ملاقات با روستین یاکا شخص اخیر که تازه از محیط ساده روستائی خارج گشته و در جائی تربیت یافته که هنوز اصل تقوی و پاکدامنی حکمروای افکار مردمان آنست ، تحت نفوذ وترن که مظهر محیط مملو از فساد جامعه شهر نشین است قرار میگیرد ، این نفوذ که باعث انحطاط اخلاقی بیابای روستین یاک میگردد هیچگاه بواسطه ضعف ساختمان روحی او نیست بلکه از این راهست که وترن تجلی دهنده و مظهر تمام نکات مخصوصه اخلاقی محیط تازه ایست که هنگام ورود بیاریس روستین یاک بوسیله شخص وترن در خود احساس میکند ، بنابراین بالزاک چون یک طرفدار جدی فاسفه اثباتی است قانون تکامل و نشو و نما ذیل را پیروی میکند که :

«هر موجودی چه در عالم حیوانی و نباتی و چه در دنیای اجتماعی بوسیله محیطی که در آن زندگانی میکند بار می آید» بنابراین بدیهی است که در ملاقات وترن با روستین یاک ؟ شخص اخیر با سستی مطیع و منقاد وترن ؟ گردد زیرا که وترن نماینده و مظهر محیط اجتماعی جدیدی است که باید روستین یاک را بار آورده و او را همراهی جماعت ساخته و برای زندگانی در محیط تازه آماده سازد . روستین یاک اهل یک شهر کوچکی است که در آنجا هنوز زندگانی آرام و محدود است و مردمان آن از نزاع خونینی که در میان طبقه شهر نشین برای بدست آوردن جاه و مقام وجود داشته و اوصاف ممتازه این جامعه بشمار میرود بی اطلاعند ، چون اونست باین رقابت جاهلانه بیگانه بود با سادگی محیطی که در آن زندگانی میکرد بیاریس رسید ولی بمحض ورود باین شهر بزرگ حالت بره بی زبانی را یافت که در جنگال یک مشت گرگ گرسنه خونخوار گرفتار آمده است (وای بر او را باید حفظ نمود) اگر روستین یاک با همان افکار نرم و ملایم خویش بره باقی بماند طعمه گرگان خواهد شد . ولی خیر . . . اونیز جاه طلب است . . . او هم میخواهد در پایتخت بمقامی نائل گردد . . . او هم میل دارد زندگانی راحت و آرامی داشته باشد . . .

در این جا بالزاک با ستادی غیر قابل وصفی بتشریح تحولات تدریجی و قطعی روحی روستین یاک میپردازد . ملاقات او با وترن نقطه اوج و اعتلاء داستان است . در عالم متضاد : گذشتن روستائی

و شهر نشینی حاضر با یکدیگر مقابل و مصادم میشوند ، و ترن هنگام خطاب بروستین باک که جوانی فقیر و برای کسب مال بیاریس آمده است و می خواهد در پرتو هنر و استعداد شخصی خود شغل شرافتمندانه پیشه خود سازد میگوید : « نیل و وصول سریع بیک ثروت هنگفت مسئله ایست که حل آن منظور نظر پنجاه هزار جوانانی است که همه وضعیت ترا داشته و در شهر یاریس اقامت دارند . تو هم حالا یک فرد از این جمع هستی . کوششهایی را که باید بعمل آوری و صعوبت این تنازع را باید قضاوت نمائی . چون پنجاه هزار موقع و محل خوب برای فرد فرد شماها پیدا نمیشود باید یکدیگر را مانند عنکبوتهای زیادی که در یک کوزه جا داده باشند بخورید ... آیا میدانی چگونه می توان بر این مشکلات فائق آمد ؟ یا بواسطه دهاء و استعداد فوق العاده یا بواسطه مهارت و استادی در فتنه و فساد . باید در میان این تودۀ عظیم مانند یک گلوانۀ توپ ترکید یا در وسط آن چون یک طاعون نفوذ و رسوخ کرد . نجات و شرافت ابدآ بکار نمیزورد . انسان در زیر قدرت زنی خم میشود و از او متنفر است . میگوید که او را بدنام سازد زیرا زنی و قدرت همه چیز را می رباید و هیچکس را در نفع با خود سهیم و شریک نمیکند و در مقابل مقاومت و پافشاری او شخص تسلیم می شود ، به عبارۀ آخری وقتی انسان نتوانست قدرت زنی را در زیر گسل ولای مدفون سازد در مقابل آن بزانو درمی آید . فساد قوی و تقوی نادر و ضعیف است لذا فساد اسلحه متوسط و فراوانیست که شخص در همه جا نیش و ضربت آنرا احساس میکند . بنا بر این مرد نجیب و شریف دشمن عموم است ، و حال باید دید مرد شریف در این محیط چگونه کسی باید باشد . در یاریس شرافتمند کسی است که سکوت اختیار کرده و از شرکت در امور امتناع نماید ... هر گاه در این صدها مشاغلی که می توان با آنها پرداخت ده نفر موقعیت سریع تری نسبت بسایرین پیدا کنند عامۀ مردم آنرا دزد دزدان می نامند . . . حال نتیجه را خودتان دریابید ، زندگانی در این محیط این است که گفتم . حیات عینا شبیه بیک مطبخ است و از آن زیباتر نیست ، چنانچه کسی بخواهد چیزی در آن طبخ کند ناچار از آلودن دستهای خود بکثافات آنست ، فقط مرد عاقل باید پس از طبخ غذا دست و روی خود را تمیز و پاکیزه نماید . تمام فاسقه های اخلاقی عصر ما بر همین پایه استوار است . . . اگر من دنیا را اینگونه برای شما تعریف میکنم او خود این حق را بمن داده است . . . من آنرا خوب میشناسم . آیا گمان میکنی که من او را ملامت و سرزنش میکنم ؟ هرگز . . . دنیا همیشه اینطور بوده و علمای اخلاق هم هرگز تغییری در آن نمی توانند بدهند . . . آری بشر ناقص است . . . بای فرشته عزیزم . یک نصیحت دیگری هم باید بتو بکنم و آن این است که دیگر بگفتار و عقاید خود یابند مباش و هر گاه کسی آنها را از تو خواست با او بفروش . مردی که بخود می بالد که هیچگاه تغییر عقیده نمیدهد کسی است که همیشه خود را مقید بسیر در خط مستقیم و راه راست میکند ، و احمق است که منکر خطا و اشتباه است . . . در دنیا هیچگاه قوانین و اصول ثابت و لا یتغیر یافت نمی شود که بتوان آنها را سرمشق زندگانی قرارداد ، بلکه همه حوادث و اتفاقات است ، کسی که این حوادث و وقایع را با اختیار خود در آورده و آنها را رام و مطیع خود سازد در میان اقران خود صاحب قدرت است ، اگر اصول و قوانین ثابت و جودی داشت هیچگاه مثل آنها را همه روزه چون پیراهن تغییر نمی دادند . . . »

این مکالمه مشهور که در حدود صدسال قبل نوشته شده هنوز لطف و نازگی خود را از دست نداده و بالتبعیجه اثر بالزاک را در ردیف بزرگترین آثار معاصر قرار داده است . بالزاک نه فقط در پرتو قریحه بلکه مخصوصا بواسطه استادی بی نظیری که در بکار بردن نکات علمی امروزه در ادبیات و اجابات نظر و لطیف بیان از خود بر وز داده مقام و منزلتی رفیع در میان نویسندگان اجتماعی یافته است .

بالزاک بدون اینکه در عدول از عقاید نویسنندگان ماقبل خود دچار ضعف و فتوری گردد و یا خود را دربند فلسفه های قدیم مقید سازد، ترکیب قوای فکری و عقلی بشر را نسبت به محیط اجتماعی بشما نشان می دهد.

نقطه حساس تمام اثر یا شاهکار معروف بالزاک (باباگوربو) ۱ در همین جاست و تمام تحولات و تکامل تدریجی صفات روستین یاک یکی از تظاهرات برجسته همین فلسفه است. روستین یاک در ابتدای رمان جوانی است فقیر، محبوب و احساساتی و بجدی در افکار و احساسات خود مصر و پابند است که وقتی یکی از دوستانش از او تقاضا میکند یک ماندارن ۲ یا پیر مرد متمولی را در مخیلة خود بکشد تا یگانه وارث ثروت عظیم او بشود و با او میگوید:

کافی است که این جماعه سحر آمیز را (ماندارن بهمیر) ادا کنی تا ماندارن بهمیرد، روستین یاک جداً از اینکار امتناع می ورزد... خیر... او قادر بکشتن کسی حتی در خیال خود هم نیست پس چنانکه وترن از راه تمسخر میگوید این جوان یک فروشته است.

چقدر فرق است بین این روستین یاک با روستین یاک صفحات آخر داستان که آن جوان محبوب حیوان سبب و خونخواری شده و عاشق بارن «روبا امپره» گردیده از طفیل او گذران کرده حتی از پدر و مادر او (که بر حسب گفته وترن از شدت سرمای زمستان و نداشتن آتش انگشتان خود را بانفسان گرم میگردند) اخاذی مینمود.

چه منظره مرموزی هنگام ختم داستان، چه صحنه موقع دفن باباگوربو که در عین حال بمنزله تدفین تمام گذشته و افکار و اخلاق سابق روستین یاک است، مشاهده میگردد!

خود روستین یاک هم این مطلب را بخوبی دریافته بود چه هنگامی که از فراز قبرستان پرلاشز ۳ شهر عظیم پاریس را تماشا کرده و خطاب بآن کلمه چند بر زبان می راند، این تغییر کامل روحیه او دیده و خواننده میشود. چشمان حریص و طماع او از میان ستون میدان واندم ۴ و گنبد انوالیده بمرکز زندگانی دنیای زیبایی که خود میخواست در آن نفوذ پیدا کند دوخته شده بود... روستین یاک بر روی این کندی برهیاو نگاهی سخت افکنده گوئی با چشمان شرربار خود میخواست عسل آنرا جذب کند... سپس این جماعه یر معنی را بر زبان میراند: « حال نوبت من و تست ای پاریس!... »

حالا بره ملایم گر که خونخواری شده و درست مخالف آنچه که در تیره بختان و بکتورها گو مشاهده میکنیم بطرف شکار حمله می کند. در تیره بختان ابتدا ژان وال ژان در اثر اعمال شاقه کودن شده سرگردان چون گرک بیابان ار این سو بان سو می رود و از یگانه مردی که جرأت پناه دادن باورا داشته اموالی بسرقت میبرد ولی همین ژان وال ژان مقهور جوانمردی و گنشت آبه میریل میشود و ناگهان تغییر روحیه داده بفرشته نیکوکاری مبدل میگردد. (مراجعه شود بسر گنشت دزدیدن نقره آلات آبه میریل و دفاع کشیش از ژان وال ژان در مقابل ژاندارها و گفتارش که من خود اینهارا با و بخشیده ام برای اینکه او را از حبس و شکنجه جدیدی نجات بخشد.)

چه تفاوت عظیمی بین حرفهای برجسته میریل بژان وال ژان که میگوید:

« بسر من... من دوباره روح ترا از بدی خریده و باز بس گرفتهم... پس تو حالا بخوبی

تعلق داری» با بیانات و ترن خطاب بروستین‌باک: «آری فرشته عزیزم يك نصیحت دیگری هم باید
بتو بکنم و آن این است که دیگر بکفتار و عقاب خود پابند مباش و هرگاه کسی آنها را از تو
خواست باو بفروش.»

در هر دو مورد، موضوع یکمست، یعنی تشکیل و ساختمان بشری و تغییر روحیه انسانی
ولی در عین حال چیزی متناقض تر از این دو موضوع بین هوگو و بالزاک نیست. این اختلاف عظیم از چگونگی
رفتار و مشهودات این دو نویسنده نسبت برزندگانی اجتماعی ناشی شده است.

هوگو از نظر يك نویسنده آید آلیست اصل را تفوق معنی بر ماده گرفته و از این رونجده
اخلاقی ژان وال زان که موجب و مسبب تمام تغییرات روحی و اجتماعی اومی شود پیش می آید بالعکس
بالزاک از لحاظ يك دانشمند استدلالی و مادی اصل را رجحان و برتری ماده بر معنی گرفته و معنی را
نتیجه و ثمره ماده دانسته و روی همین نظر شخصیت اخلاقی روستین‌باک ننزل کرده خواه ناخواه در زیر
نفوذ اوضاع و احوال مادی محیط جدید اجتماعی که او را در پاریس احاطه کرده اند قرار گرفته است.
یکی از خصائص برجسته نوشته‌های بالزاک این است که هیچوقت پهلو انان داستانش را
ملامت و سرزنش نکرده و هیچگاه قیافه يك فروعظ و معام اخلاق را بخود نگرفته است ولی در عین
حال نمی توان ادعا کرد که او بدکاری و فساد را توصیه کرده باشد، بلکه نظر او کاملاً بخلاف این است
و مانند يك محقق صاحب نظری در رسیدن بکنه حقایق و کشف علل اعتلای آنچه که بر این حقایق
حاکم است کوشش وافعی بعمل می آورد.

همینکه علل این اعتلاء کشف گردید بالزاک آنرا چون قانونی طبیعی که در حال فعالیت
است نشان میدهد. چون پهلو انان اوتابع این قانونند دیگر ملامت آنها چون سرزنش بر سمیت پلنگ بيمورد
است، آنچه که روحیه و ترن و روستین‌باک را عوض میکند همان قانون غریزی حیات است و این قانون
بهیچوجه تابع پرورش زشتی و بدی بهر گونه که باشد نیست. قدرت قریبه بالزاک نه فقط عبارت از
استعداد و لیاقت ذاتی اوست که تظاهرات این قانون کلی را که سراسر برزندگانی عمومی حکم فرماست
کشف میکند بلکه در استعدادی است که در تعقیب و کشف کوچکترین آثار شخصیه این تظاهرات
بکار می برد. بنابراین چون پهلو انان مطیع این قانونند بحت اجتماعی بالزاک هرگز بیکخواست ساختن
وجود روحی بشر منجر نمیگردد، بالینکه پهلو انان او همیشه معرف و مظهر محیط خود بشمار میروند
کاملاً شخصیت فردی آنها بر جای خود باقیست، و ما بوسیله این نظریه اثباتی میخواهیم بگوئیم که بالزاک
برای نمایش کلی در جزء و فرد در جمع که منبع اصلی سرمایه‌های زندگانی حقیقی بشمار میروند استعداد
زیادی داشته و از این حیث صاحب مقام و درجه بلندی بوده است چه با اینکه بشر در ظواهر و اطوار عمومی
بیکجا بگرمتشابهند در معنی هرگز بهم شباهتی ندارند.

یکی از طرفی که بالزاک برای شخصیت دادن به پهلو انان داستانش بکار میبرد عبارت از این
است که او همیشه در جستجوی نمونه‌ها نیست که هر چند نمونه کامل و مظهر کلی نوع و محیط خود بشمار
میروند با رجوع قوت تجلی آنها در آثار بالزاک زیاد است مقام شخصیت افرادی آنها محفوظ و بر قرار می ماند.
بنابر این متلاوتن بواسطه شدت بدکاری و تکامل سمعیتش موجود فراموش نشدنی برجسته بشمار میروند.
این سیر تکامل در بدکاری گاهی بمنزله مبالغه و افراط میرسد و طوری میشود که بهر مانان
داستانی فاسدش نیز جذبه خاصی میبخشد که در تمام تظاهرات و اعمالشان نمودار است.